



تعامل؛ باید مفهوم اساسی تربیت اسلامی باشد و نه یادگیری و تدریس

اشاره

دکتر خسرو باقری در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران تدریس می‌کند. مدرک دکترای خود را از دانشگاه ساوت ویلز استرالیا در رشته فلسفه تعلیم و تربیت گرفته،

ولی درباره تربیت اسلامی نیز مطالعه و پژوهش‌های زیادی کرده است. وی کتاب‌هایی تألیف و ترجمه کرده و ده‌ها مقاله به فارسی و انگلیسی در زمینه‌های مورد علاقه و مرتبط با تخصص خود نوشته است.

آثار وی به دو صورت در فضای مجازی در دسترس هستند؛ یکی از طریق سایت فارسی با نشانی «گزارش آکادمیک» و دیگری سایت انگلیسی زبان به نشانی: academia.edu در هر سایت از طریق نام ایشان می‌توان وارد شد و آثارش را مشاهده کرد. البته شرط استفاده از سایت انگلیسی، عضو شدن است. پس از آن با وارد کردن نام وی به انگلیسی (Khosrow Bagheri Noaparast) می‌توان به آثارش دست یافت.

درباره تعلیم و تربیت، تربیت اسلامی و سند تحول در نظام آموزش و پرورش با ایشان گفت‌وگو کرده‌ایم. دکتر باقری اولین فردی است که به سفارش وزارت آموزش و پرورش پژوهشی درباره مقدمات نظری

گفت‌وگو با دکتر خسرو باقری، متخصص تعلیم و تربیت،

رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرجی
یونس باقری

سند تحول انجام داد که به صورت کتابی هم چاپ و منتشر شده است.

● خوب است گفت‌وگو را از نام آموزش و پرورش شروع کنیم. بفرمایید در عنوان «آموزش و پرورش» چه ارتباطی بین «آموزش» و «پرورش» وجود دارد؟

«آموزش و پرورش» معادل «تعلیم و تربیت» عربی است. دیدگاه‌های مختلفی درباره آن وجود دارد. برخی این دو نام را مکمل هم می‌دانند و برخی هم معتقدند آوردن یکی از این دو کافی است: یا آموزش یا پرورش. می‌گویند اینکه بگوییم ما به افراد «آموزش» می‌دهیم، کفایت می‌کند؛ آموزش فکری، آموزش اخلاقی و آموزش فرهنگی. به نظر این

گروه، آدم‌ها به دلیل ندانستن دچار مشکل می‌شوند. از افلاطون نقل می‌کنند که «ریشه تمام رذیلت‌ها جهل است.» اگر افراد بدانند، کار بد نمی‌کنند. نادانی انسان‌ها را به کار بد وا می‌دارد. بنابراین، اگر افراد آموزش ببینند و آگاه شوند، به سمت خوبی‌ها کشیده می‌شوند.

برخی هم می‌گویند آوردن عنوان «پرورش» ما را به هدف می‌رساند. به نظر این عده، «آموزش» هم نوعی «پرورش» است. یعنی قوای ذهنی آدم‌ها را پرورش می‌دهیم. برای مثال، گاهی قوه حافظه را و گاهی هم قوه نقادی یا قوه اخلاقی را پرورش می‌دهیم. به طور کلی باید به کار «پرورش» پرداخت. به نظر من، «آموزش» و «پرورش» دو چیزند. البته نه دو چیزی که جدا باشند، بلکه به دو سر یک طیف شباهت دارند که به درجاتی با هم ارتباط دارند. ما هم کارهای آموزشی می‌کنیم. به این معنا که زمانی آگاهی را منتقل می‌کنیم و می‌توانیم بگوییم کار آموزشی انجام می‌دهیم و زمانی به جنبه‌های تربیتی و پرورشی بیشتر توجه داریم تا ارزش‌ها بیشتر انتقال یابند و جذب شوند.

البته این نتایج، نتیجه آموزش و آگاهی دادن نیست بلکه ممکن است نتیجه ارتباط باشد. به این معنا که من قصد ندارم به شما درس بدهم بلکه شما با ارتباطی که با من برقرار می‌کنید، نکاتی را اخذ می‌کنید. حتی امکان دارد، اطلاعاتی از کار شما نداشته باشم. گاهی پرورش افراد به این صورت انجام می‌گیرد؛ نه در فضای تعاملی و آگاهانه‌ای که بنده سعی می‌کنم ایجاد کنم.

● یعنی آموزش یا یادگیری غیرمستقیم.

ع فقط هم یادگیری نیست. زیرا یادگیری مستلزم تمرکز یاددهنده روی فردی خاص است. اینجا ارتباط داریم که نوعی تعامل است. تعامل هم ابعاد متفاوتی دارد. مثل اینکه بنده می‌خواهم به طرف مقابل چیزی بدهم که آگاهانه است، ولی گاهی تعامل به صورت ناخودآگاه صورت می‌گیرد ولی ارتباط وجود دارد. اینجا موضوع آموزش یا تعلیم مطرح نیست بلکه ارتباطی که به وجود می‌آید، تحول‌آفرین است.

● اینکه فرموده‌اید: «آموزش و پرورش»، معادلش «تعلیم و تربیت» است، به نظر می‌رسد در واژه «تربیت» که معادلش را می‌توانیم «پرورش» بدانیم، گویی هدف این بوده است که به بار روحی و روانی و معنوی توجه بیشتری شود. در حالی که می‌توان «آموزش» را دارای معنای عام‌تری در یاددهی دانست که بیشتر بعد

مادی و بیرونی دارد.

ع ممکن است جنبه‌های ارزشی و معنوی در پرورش بیشتر مورد نظر باشد و در تعلیم و آموزش هم، چیزهای تأملی و آگاهانه مطرح می‌شود ولی این‌ها با هم ارتباط پیوستاری دارند.

● آیا این اسم‌گذاری نشان‌دهنده تفکیک خاصی نیست؟

ع بستگی به تفسیر افراد دارد. توضیح دادم که چند نظر متفاوت وجود دارد. عده‌ای بر یکی بودن آن‌ها انگشت می‌گذارند و نظر دیگر بر دوگانگی این دو است. یا می‌گویند این دو مکمل یکدیگرند. نظر دیگر این است که بنده دارم عرض می‌کنم: این‌ها دو تا هستند، ولی نه گسیخته از هم، بلکه دو تای متصلی که طرفین یک جریان را تشکیل می‌دهند. ما آمیزه‌ای داریم از آگاهی‌هایی که داده می‌شوند و آنچه که هنگام ایجاد ارتباط و رابطه سبب تحول می‌شود. بر این اساس وقتی به «قطب الف» نزدیک می‌شویم، میزان یکی افزایش می‌یابد و وقتی به «قطب ب» نزدیک می‌شویم، میزان دیگری افزایش می‌یابد. وقتی که معلمی در حال درس دادن در کلاس است (بگذریم از اینکه درس فیزیک می‌دهد یا اخلاق)، اینجا به قطب «تعلیم» نزدیک می‌شویم و درجه عمده آگاهی‌بخش افزایش می‌یابد ولی ارتباط تعاملی تحول‌بخش هم وجود دارد. یعنی ارتباط بین معلم و دانش‌آموز، هنگام درس فیزیک هم به وجود می‌آید. ارتباط شخصیتی هم وجود دارد. اگر معلم از این ارتباط شخصیتی آگاه هم نباشد، باز وجود دارد.

البته این ارتباط الزامی و ضروری نیست. زیرا ممکن است معلم اخلاقی هم داشته باشیم که فقط درس بدهد و خودش متخلق نباشد. وقتی به قطب پرورش نزدیک می‌شویم، موضوع آگاهی‌بخشی و تأمل کاهش می‌یابد و میزان ارتباط دوستانه و عاطفی افزایش می‌یابد. این ارتباط به معلم خاص منحصر نیست. شاید بین معلم فیزیک و دانش‌آموزانش این ارتباط به وجود بیاید؛ چه در کلاس و چه در بیرون از کلاس. در این صورت معلم می‌تواند طرف مشورت درباره موضوع و مشکل قرار بگیرد. در حقیقت این ارتباط و تعامل سبب ایجاد فضای عاطفی و ارتباطی ویژه می‌شود.

● فضای این نوع ارتباط به‌ویژه در برخی از دبیرستان‌های دخترانه می‌تواند بسیار مساعد باشد و دانش‌آموزان شایق‌اند که با دبیران مختلف خودشان رابطه نزدیک‌تری داشته

احساس کردم که باید به تعلیم و تربیت نگاهی ویژه بشود. ضرورت آن وقتی برایم الزامی شد که دیدم در این زمینه در کشور ما و در جهان اسلام اختلالاتی وجود دارد. «تربیت اسلامی» در جهان اسلام خیلی ناشناخته است و آن را بد فهمیده‌اند

باشند؛ چه از طریق گفت‌وگوی حضوری چه با نوشتن نامه. آیا ممکن است این موضوع به منظور پر کردن خلأ خاصی باشد؟

ممکن است مربوط به معلم درس خاصی نباشد. معلم زبان خارجی یا فیزیک و ریاضی هم باشد. البته برمی‌گردد به شخصیت معلم.

این وضع در دبیرستان‌های پسرانه کمتر است. بنابراین در آن نوع رابطه‌هایی که ویژه آگاهی بخشی علمی کلاسیک، یعنی مربوط به درس‌ها باشد، نقش آگاهی بخشی معلم افزایش می‌یابد و در سمت دیگر، نقش ارتباطی بیشتر می‌شود و تحول در شخصیت فرد افزایش پیدا می‌کند تا اینکه آگاهی خاص او افزایش می‌یابد. بنابراین، اگر این وضعیت را به صورت طیفی در نظر بگیریم، می‌بینیم که در تمام فعالیت‌های معلم هر دو حضور دارند ولی به درجات متفاوت، و بستگی دارد که به کدام قطب نزدیک باشد؛ قطب آموزش (تعلیم) یا قطب پرورش (تربیت).

● با توجه به بحث شما و اینکه آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت) را باید به صورت طیفی در نظر گرفت که یک سر آن آموزش و سر دیگر آن پرورش است و موضوع ارتباط و تعامل بین معلم و دانش آموز مطرح شد که هر یک از معلمان به نسبت جاذبه شخصیتی، میزان دانش، نوع بیان در تدریس و شیوه رفتار می‌توانند به یکی از دو قطب نزدیک شوند، پس می‌توان موضوع «امور تربیتی» یا «امور پرورشی» را در آموزش و پرورش ما مطرح کرد. عده‌ای همین نظر را دارند و لزومی به تفکیک آموزش از پرورش نمی‌بینند و تمام معلمان را در پرورش هم دخیل می‌دانند. شما چه نظری در این مورد خاص دارید؟

در اصل کار این دو از هم جدا نیست. یعنی چه معلم فیزیک و شیمی باشد، چه معلم اخلاق، این دو در هم تنیده شده‌اند، ولی توسط معلم رقیق یا غلیظ می‌شوند. یعنی نمی‌توانیم بگوییم برخی از معلم‌ها آموزش می‌دهند و برخی دیگر معلم پرورش‌اند. واقعاً این طور نیست. اگر بخواهیم به تعریف نهاد در ساختار آموزش و پرورش پردازیم که این دو، دو نهاد جدا داشته باشند یا نه، یکی باشند، بحث دیگری است. شاید ارتباط تنگاتنگی نداشته باشند و بگویند با توجه به ماهیت تعلیم و تربیت، ساختار را تعریف کنیم. شاید ساختار، منطق متفاوتی داشته باشد. یعنی از باب تمرکز بر یک موضوع، بیاییم نهادهای را برای آموزش یا پرورش بنا نهمیم. بنابراین،

اگر کسانی استدلالشان از بعد مدیریتی آن موضوع و ماهیت سرچشمه می‌گیرد، باید بدانند موجه نیست. زیرا نمی‌توانند بگویند که آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت) از هم جدا هستند و دو چیز متفاوت در تعلیم و تربیت وجود دارد.

ولی گاهی ممکن است اوضاع اقتضا داشته باشد که ما برای تمرکز بر موردی، نهادی را تأسیس کنیم تا وظیفه مطالعه موضوع را به عهده بگیرد.

● جناب دکتر، تخصص شما فلسفه تعلیم و تربیت است اما کتابی با عنوان «تربیت اسلامی» تألیف کرده‌اید. بفرمایید چه دغدغه‌ای سبب شد شما به این موضوع پردازید؟ آیا جنابعالی در این زمینه، آموزش کلاسیک یا مطالعه منسجمی داشته‌اید؟

اگر از سخن شما این برداشت بشود که تمام آثارم در زمینه تربیت اسلامی است، البته چنین نیست، ولی بنده در زمینه تعلیم و تربیت محض هم، که اسلامی نیست، کتاب‌ها و مقالاتی هم نوشته‌ام و هم ترجمه کرده‌ام. تعلیم و تربیت محض یعنی خود فلسفه تعلیم و تربیت که تخصصی است اما شاید دوستان آموزش و پرورش به دلیل علاقتشان، به کتاب‌های تربیت اسلامی بیشتر توجه دارند.

اینکه چه دغدغه‌ای سبب شد به تعلیم و تربیت اسلامی گرایش پیدا کنم، می‌توانم بگویم این دغدغه تا حد زیادی اجتماعی، فرهنگی و فردی است.

بنده از گذشته به مسائل و موضوع‌های اسلامی علاقه شخصی داشتم و مطالعه می‌کردم. جامعه ما ایرانی است و فرهنگ ایرانی سابقه طولانی تری دارد، و در عین حال، جامعه ما اسلامی است. این دو فرهنگ در هم تنیده‌اند و قابل تفکیک نیستند. لذا احساس کردم که باید به تعلیم و تربیت از این منظر نگاهی ویژه بشود. ضرورت آن وقتی برایم الزامی شد که دیدم در این زمینه در کشور ما و در جهان اسلام اختلالاتی وجود دارد. «تربیت اسلامی» در جهان اسلام خیلی ناشناخته است و آن را بد فهمیده‌اند.

● ناشناخته در عمل یا نظر؟

ناشناخته در نظر و به تبع آن در عمل! یعنی اکنون اندیشه‌ای که در زمینه تربیت اسلامی وجود دارد، مخدوش است و برآمده از مفاهیم بنیادی اسلامی نیست. گرچه باید ریشه تاریخی این وضع در جهان اسلامی بررسی شود. اکنون اگر به آنچه تربیت اسلام گفته می‌شود، توجه شود، می‌بینیم که از مبادی اسلام سرچشمه نگرفته است. اگر کسی

وقتی وارد مراکز تربیتی مسلمانان می‌شویم، مراکز سنتی که هنوز هستند، مثل مراکز آموزش قرآن که در آن‌ها القا و تلقین زیاد است، فضای نقد و انتقاد بسیار ضعیف است. این فضا یکطرفه است. بر حافظه تأکید بسیار می‌شود. خب این موضوع علت تاریخی هم دارد. زیرا از قدیم گفته‌اند: «الدرس حرف و التکرار الف» که برای حفظ کردن باید هزار بار تکرار کنی

کند اما راه دیگری هم دارد و آن غرق شدن در آن مطلب و موضوع است. وقتی غرق مثلاً زبان خارجی شدیم، خود به خود حفظ هم می‌کنیم. روشن است که بچه‌ها، زبان مادری‌شان را با تکرار و به قصد حفظ کردن یاد نمی‌گیرند. در حالت عادی و در زندگی روزمره، صحبت کردن را یاد می‌گیرند و از یادشان نمی‌رود. در واقع، حفظ قرآن هم باید در مسیر زندگی اتفاق بیفتد، نه از راه اجبار و فشار که با رنج همراه است.

بنده خیلی از آیات قرآن را حفظم. آیات کمی هستند که اگر شما آن‌ها را شروع کنید، بنده نتوانم آن را از حفظ ادامه بدهم ولی هیچ سوره‌ای را از ابتدا تا انتها حفظ نیستم. چطور این اتفاق افتاده است؟ با هدف حفظ کردن موفق به این کار نشدم. وقتی تحقیق و مطالعه می‌کردم، لازم بود که به دفعات و مکرراً به آیات و تفاسیر رجوع کنم. لذا خود به خود آیات قرآن در ذهنم جا گرفته و تهنشین شده‌اند. یعنی حفظ آیات قرآن، ناشی از دغدغه یک برنامه و نیاز مطالعاتی بوده است. اگر حفظ کردن مطلوب است چرا راه احساس نیاز در زندگی نباشد تا از حفظ کردن لذت ببریم و فایده‌اش را هم در زندگی ببینیم.

● از اصل بحث خارج نشویم. شما در تربیت اسلامی احساس کردید که به نظریه‌ای نیاز دارید.

البته خارج نشدیم، زیرا وجود اختلال و اشتباه در این روش‌ها مرا وادار کرد که از بنیاد کار را آغاز و این‌طور موضوع را مطرح کنم. در روش تربیت به یک پیشینه نظری نیاز داریم.

● در واقع شما می‌خواهید بفهمید که در دو جلد کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی» مبانی نظری تربیت اسلامی را استخراج و تدوین کرده‌اید. کسان دیگری هم می‌گویند ما این کار را کرده‌ایم. شاید در مواردی نظر شما با نظر دیگران متفاوت باشد. حتی وهابیان و داعش هم چنین ادعایی دارند که کارشان براساس تربیت اسلامی است. چه‌طور می‌شود گفت که این همه اختلاف نظر همه از یک منبع گرفته شده‌اند؟

این تفاوت‌ها و اختلاف‌ها بازمی‌گردد به تفسیر و فهم متون اسلامی. تفسیر، چارچوبی دارد و با حرف آزاد زدن فرق دارد. مثلاً شما برای تفسیر یک آیه باید روی متن متمرکز شوید. البته این موضوع سبب نمی‌شود که تفسیر فعالیت پویا باشد. پیش‌ذهنیت‌های مفسر تأثیر دارند و اینکه چگونه

متون اسلامی را مطالعه کند و به مطالعه انسان بپردازد، و بعد بخواهد بر این اساس بین تربیت اسلامی موجود و انسان پلی بزند، متوجه می‌شود ایجاد این پل ممکن نیست. یا اگر ممکن باشد، با رشته باریک و وضعی وصل است.

لذا من احساس می‌کنم در زمینه تربیت اسلامی و در اندیشه مسلمانان به تحول اساسی نیاز داریم و این کار باید بنیادی باشد. ابتدا باید انسان‌شناسی اسلامی بررسی شود و پس از آن باید به بررسی ماهیت تربیت و ماهیت تحول آدمی پرداخت. باید بدانیم «تحول» چیست و در چه صورتی به وجود می‌آید. آیا از بیرون می‌توان تحول ایجاد کرد؟ ساختنی است؟ می‌توان تزریق کرد؟ و... این موارد کلیده نشده‌اند. اما وقتی وارد مراکز تربیتی مسلمانان می‌شویم، مراکز سنتی که هنوز هستند، مثل مراکز آموزش قرآن که در آن‌ها القا و تلقین زیاد است، فضای نقد و انتقاد بسیار ضعیف است. این فضا یکطرفه است. بر حافظه تأکید بسیار می‌شود. خب این موضوع علت تاریخی هم دارد. زیرا از قدیم گفته‌اند: «الدرس حرف و التکرار الف» که برای حفظ کردن باید هزار بار تکرار کنی.

به هر حال ریشه تاریخی دارد و به صورت سنت ماندگار درآمده است. اما در این دوره که همه جا به راحتی می‌توان نسخه‌ای از کتاب و نوشته را پیدا کرد، لزومی به حفظ کردن نیست. چرا باید بچه را واداریم که حفظ کند؟ اولاً چرا باید حفظ کرد؟ ثانیاً اگر لازم است، چرا به این روش باید حفظ کرد؟ آیا راه دیگری ندارد؟ می‌خواهم بگویم در پس تربیت اسلامی معضلاتی وجود دارد که وقتی آن‌ها را می‌کلیم، واقعاً علت آن‌ها را نمی‌دانیم که چیست و چرا وجود دارند!

● در حقیقت خاستگاه تاریخی دارد که شاید در یک دوره یا در یک شرایط جغرافیایی توجیه پذیر باشد، اما همان‌طور ادامه یافته است. در حالی که علت تاریخی یا مکانی‌شان دیگر وجود ندارد.

دیگر لزومی ندارد که افراد را به حفظ کردن مجبور کنیم. الان کتاب در دسترس قرار دارد. به‌ویژه که از طریق اینترنت با فشار دادن یک دکمه می‌توان همه اطلاعات را احضار کرد. البته باید دانست فی‌نفسه حفظ کردن آیات قرآن خوب است؛ مثل حفظ کردن شعر حافظ. اما چگونه و چرا؟ خوب است که انسان همیشه مطالب و اطلاعات ارزشمند را به خاطر داشته باشد و از آن مهم‌تر، چگونگی به خاطر سپردن و حفظ کردن است. یک وقت فرد مجبور می‌شود با تکرار، مطلبی را حفظ

حفظ قرآن هم باید در مسیر زندگی اتفاق بیفتد، نه از راه اجبار و فشار که با رنج همراه است



حفظ آیات قرآن ناشی از دغدغه‌ی یک برنامه و نیاز مطالعاتی بوده است. اگر حفظ کردن مطلوب است چرا از راه احساسی نیاز در زندگی نباشد تا لذت ببریم و فایده‌اش را هم در زندگی ببینیم

ه هر مفسری می‌تواند این کار را بکند و منحصر به اهل بیت (ع) نیست. پس اگر کسی کلمه «اطاعت» را در آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» در نظر بگیرد، ممکن است آن را محور قرار بدهد و آن وقت بر این اساس، شیوه و نظریه‌ی تعلیم و تربیت «اقتدارگرا» را نتیجه بگیرد.

اما اگر همین کلمه «اطاعت» را در یک شبکه مفهومی قرار بدهیم، ممکن است مفهوم اطاعت عوض شود و اتوریته‌ای که «معلم‌محور» است، از توی آن در نیاید.

● در حقیقت، می‌فرمایید که به دلیل سوابق تاریخی و اجتماعی است که اگر این شبکه مفهومی را یک نفر داعشی بسازد، یک نتیجه می‌گیرد و...

ه فقط این نیست. سوابق تاریخی و اجتماعی فقط یکی از عوامل مؤثر است. نکته بعد این است که باید قرآن را بیشتر و جدی‌تر مطالعه کنیم و بین مفاهیم، امکان ارتباط بیشتری به وجود بیاوریم.

در این حالت دو تفسیر مختلف حاصل می‌شود. بنابراین برداشت من از تعلیم و تربیت اسلامی یک برداشت است و هیچ‌گونه مصونیتی از نقد ندارد و نباید داشته باشد اما به هر حال تفسیرها دارای اعتبار واحد نیستند. اعتبار آن‌ها هم فقط از راه نقد معلوم می‌شود. لذا به قول شما آنچه مسلمانان با گرایش اعتقادی مختلف نوشته‌اند و من می‌گویم «روش‌های تربیت قرآنی»، از سید قطب که در گذشته دور نوشته شده است تا نوشته‌های امروز، باید نقادی شوند تا روش تربیتی جوامع اسلامی - که بسیاری هم غلط هستند - اصلاح شوند.

بخواهد شبکه مفهومی را داخل متن برقرار کند، در تفسیر مؤثر است. گاهی ما در جامعه پیش فرض‌های فرهنگی داریم. برای مثال، اگر در حال حاضر زنان در عربستان حق رانندگی ندارند، آیا ربطی به اسلام دارد؟ ندارد!

● **خب برای این ممانعت فتوا می‌دهند و می‌گویند از منابع دینی گرفته‌اند.**

ه درست است فتوا می‌دهند ولی این موضوع پیش از آنکه از فهم اسلامی سرچشمه بگیرد، از فهم اجتماعی و فرهنگی‌شان منشأ می‌گیرد و بعد به فتوا منجر می‌شود.

● **ممکن است همین حرف را درباره شما و ما بزنند.**

ه به همین علت اندیشه‌ها باید در معرض نقد قرار بگیرند. هیچ‌کس نباید مدعی باشد که اثر من اسلامی ویژه است. باید بگویند من تلاش کرده‌ام و حاصل تلاش من این است و حاصل تلاش خود را در معرض نقد هم قرار بدهد. در این صورت هم بستر فرهنگی چنین استنتاج‌هایی و هم به ویژه آن شبکه مفهومی که در قرآن ایجاد می‌کنیم، باید نقد شود. برای مثال، اگر کلمه «اطاعت» در قرآن را بدون شبکه‌سازی در نظر بگیریم، نمی‌توانید بدانید که «اطاعت» در کدام بافت معنایی قرار می‌گیرد.

● **با شبکه‌سازی مفهومی در قرآن، می‌شود گفت دارید تفسیر قرآن به قرآن انجام می‌دهید. اگر بخواهید با استفاده از منابع دیگر هم این کار را بکنید، کار را گسترش می‌دهید.**

ه اگر بخواهید آیات را با هم تفسیر کنید، کار پیچیده‌ای می‌شود. زیرا ما فقط الفاظ را تعقیب نمی‌کنیم. برای مثال، در مورد «اهدنا الصراط المستقیم»، فقط معنای «صراط» را از منبع دیگری درمی‌آورید؛ در حالی که ما نمی‌خواهیم فقط بدانیم «کلمه صراط» چه معنی دارد. ما باید دنبال مفهوم «صراط» باشیم.

● **اما وجود یک واژه در بافت و ساختار واژگانی یک آیه، ممکن است با مفهوم و معنای آن واژه در آیه دیگری با بافت و ساختار واژگانی متفاوت، تغییر اساسی کند.**
ه درست است.

● **فقط اهل بیت (ع) آن شبکه مفهومی را ایجاد می‌کنند.**

اگر کلمه
«اطاعت» در
قرآن را بدون
شبکه‌سازی
در نظر بگیرد،
نمی‌توانید بدانید
که «اطاعت»
در کدام بافت
معنایی قرار
می‌گیرد

● آقای دکتر، تحولی که در علوم انسانی به سبب دستاوردهای علمی جدید به وجود آمده، از یک طرف به پیدایش نظام‌های جدید تعلیم و تربیت و از طرف دیگر به شکل‌گیری آثار در زمینه تعلیم و تربیت اسلامی منجر شده است. چگونه می‌توان از این دو دستاورد در راستای شکوفایی تعلیم و تربیت اسلامی بهره گرفت؟
این مسئله مهمی است. یعنی چگونه می‌توان نسبتی بین اندیشه‌های اسلامی و اندیشه‌های دیگر (خارج از اسلام) برقرار کرد. متأسفانه در جامعه ما، تا حدی رابطه تحریمی میان این دو برقرار است؛ به‌ویژه در عرصه علوم انسانی. اشتباه است که بگویم علوم انسانی در خارج از مرزهای ما فاسد است. کسانی که در آنجا در زمینه علوم انسانی کار می‌کنند، دغدغه تحول و تربیت دارند. نباید هم بگوییم این‌ها فاسد و تبهکارند. محققان آن‌ها هم دغدغه اصلاح کارهای خودشان را دارند و هر آدمی با توجه به چارچوب فکری خودش ممکن است تا حدی کج یا راست برود.

● در حقیقت، آن‌ها همان شبکه مفهومی را در نظام اندیشه‌ای خود برقرار و با توجه به سوابق اجتماعی، نظریه‌سازی می‌کنند.
اگر در غرب دید منطقی نسبت به دین وجود ندارد، براساس سابقه تاریخی موجود در تجربه خودشان است. اندیشمندان غربی به‌گونه بدی از دین و دین‌داران جامعه خودشان گزیده شده‌اند و راه خود را از دین و دین‌داران جدا کرده‌اند. شما نمی‌توانید این پیشینه را نادیده بگیرید و فقط این دوره را ببینید. البته بعد که متوجه شدند دین را بیش از حد طرد کرده‌اند، خود را به بازاندیشی فراخواندند. برای مثال، هابرماس گفته است که ما داریم وارد دوره «پست‌سکولار» می‌شویم؛ یعنی باید از سکولاریزم عبور کرد.

● خودشان دارند می‌گویند؟
بله، انگار می‌گویند ما در سکولاریزم تندروری کرده‌ایم. باید رابطه خود را با مذهب و دین دوباره تعریف کنیم. ما باید مسائل و وقایع را در بستر تاریخی ببینیم. آدم‌های فکور و عاقل‌اند، بدون اینکه بخواهیم امکان اشتباه را نفی کنیم. آن‌ها به‌طور مستمر دارند خود را اصلاح می‌کنند. در نتیجه، در عرصه علوم انسانی غربی با وجود افت و خیز، تلاش فکورانه‌ای صورت می‌گیرد که دستاوردهای خاص خودش را دارد. لذا ما در رابطه خودمان با علوم غربی نباید فضای سیاسی را حاکم کنیم. به این داستان سیاسی نگاه نکنیم. سیاست امروز ایران در مقابل

آمریکا و غرب، داستان خودش را دارد و نباید به تمام علوم سرایت کند.

● مگر در حد سایه‌ای!
باید رابطه ما با علم غربی، رابطه تعاملی باشد و بده بستان داشته باشیم. نباید تقلید کنیم. تعامل یعنی تأثیر متقابل بر هم. اگر آنان هرچه می‌گویند و می‌نویسند ما بیاییم ترجمه کنیم، در این وضعیت کاری نکرده‌ایم.

● این نظر که باید نوشته‌ها و تولیدات آن‌ها را به اینجا بیاوریم و بومی کنیم، چطور می‌شود؟
این کار هم نشان‌دهنده گونه‌ای تنبلی است؛ «تنبلی پیشرفته»! تنبلی خیلی پیشرفته این است که فقط تقلید کنیم. تنبلی پیشرفته یا بومی‌سازی، یعنی به‌جای تقلید محض با کمی تغییر تقلید می‌کنیم. نظرم غیر از این هاست. باید دانش بومی تولید کنیم؛ به‌جای بومی‌سازی دستاوردهای دیگران. باید در یک ارتباط تعاملی پویا قرار بگیریم. خودمان دانشمند باشیم و تفکر دانشمندان داشته باشیم و آن وقت با دانشمندان غربی مراد کرده‌ایم. در مراد، ذهن دو طرف تیز می‌شود. زیرا فکرها اصطکاک پیدا می‌کنند و مثل برخورد دو سنگ چخماق، جرقه تولید می‌شود. حرف بنده این است که نه تحریم، نه تقلید.

● پس جواب پرسش ما چه می‌شود؟ ما می‌خواهیم با استفاده از دستاوردهای علوم غربی و نیز منابع اسلامی مثل قرآن مجید، علوم تربیتی اسلامی داشته باشیم. چه مرحله‌ای را باید طی کنیم؟

تفکر در خلأ قابلیت رشد ندارد. با تضارب آراست که تفکر رشد می‌کند. ما باید زمینه تضارب آرا با فرهنگ و علم غربی و نه فقط آنان، بلکه با هر اندیشه و اندیشمند دیگری را در هر جا به‌وجود آوریم. این کار سبب می‌شود نکته‌های جالبی که طرف تعامل ما دارد، ما را به اندیشه کردن و تفکر وا دارد. شما با خواندن قرآن در خلأ چیزی می‌فهمید و با خواندن آن در ملأ چیز دیگر. این فهم مهم است. برخی از دیدگاه‌ها ما را به بازاندیشی در مفاهیم خودمان وامی‌دارند. باید مجموعه دریافت‌های این ارتباط را وارد سیستم خودمان کنیم. البته به‌صورت پرورده، نه فله‌ای! یعنی به‌صورت الصاق نباشد، باید به‌صورت جذب و هضم باشد. مثل خوراکی که تهیه می‌کنید و می‌خورید و گوشت بدن‌تان می‌شود. وقتی ما هم تولید داشته باشیم، آن‌ها هم از ما الهام می‌گیرند و

هر دو طرف بهره‌مند می‌شویم.

● شما در این دو جلد کتابتان «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی»، چه قدر از متن قرآن و چه قدر از سایر منابع استفاده کرده‌اید؟

ع من هم از قرآن و هم از منابع دیگر استفاده کرده‌ام. البته نمی‌دانم به چه نسبتی. برای این کار من زمینه مطالعاتی درازمدت داشتم. لذا نمی‌توانم نسبت‌های بهره‌گیری را تعیین کنم.

● می‌شود گفت این دو کتاب شما تفسیر موضوعی در باب «تربیت در قرآن» است؟
ع تقریباً.

● شما جدا از کتاب دو جلدی «تربیت اسلامی» که صحبت آن شد، کتاب دیگری دارید با عنوان «الگوی مطلوب آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی» که پیرامون نظریه آموزشی در غرب با حفظ موضع انتقادی است. سرانجام هم خودتان الگوی تعلیم و آموزش ارائه داده‌اید. بفرمایید بین این نظریه آموزشی که مطرح می‌کنید با تربیت اسلامی مورد نظرتان در آن دو کتاب یا با نظام آموزش و پرورش ما چه سنخیتی وجود دارد؟

ع این کتاب برمی‌گردد به دو جلد دیگر از کتاب‌هایم با عنوان «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت». آن موقع مرحوم علاقه‌مندان معاون آموزش و پرورش به بنده گفتند می‌خواهیم فلسفه تعلیم و تربیت را برای آموزش و پرورش کشور تدوین کنیم. قرار شد من تحقیق را انجام بدهم. لذا وارد فاز جدیدی شدم که بعد فلسفی قضیه غلیظ می‌شود. در مقدمه کتاب گفته‌ام که این کار مستلزم برداشتن سه گام است:

گام اول این است که ما در فرهنگ اسلامی، مبنای فلسفی خود را بنا کنیم.

گام دوم این است که ما عناصر فرهنگ ایرانی را مشخص کنیم. زیرا وقتی می‌خواهیم برای ایران فلسفه تعلیم و تربیت بنویسیم، با یک واقعیت اجتماعی روبه‌رو هستیم. یعنی باید فرهنگ ایرانی که از قبل از اسلام تاکنون استمرار دارد، دیده شود. متأسفانه معمولاً نادیده گرفته می‌شود. اما بنده به هر دو جنبه نگاه کرده‌ام.

در گام سوم باید وضعیت خود را در اوضاع کنونی جهان رصد کنیم. رویارویی ما با فرهنگ جهانی و فرهنگ غرب به یک معناست، اکنون فرهنگ جامعه ما در وضعیتی متلاطم قرار دارد.

در جلد اول کتاب، قدم اول را برداشتم و در آن

گفتم که از فرهنگ اسلامی، کدام فلسفه مربوط به تعلیم و تربیت را می‌توان استنباط و تدوین کرد. باید قدم‌های بعدی هم برداشته شود.

● مستحضرید که اسناد بالادستی درباره نظام تحول در آموزش و پرورش کشور تدوین و تصویب شده است. برای این کار شما یک کار پژوهشی انجام دادید که بدان اشاره فرمودید. بعد از شما خانم علم‌الهدی و سپس همکاران آیت‌الله مصباح یزدی هم پژوهشی انجام دادند. بفرمایید از میان این سه پژوهش، کدام یک در تدوین اسناد مورد اشاره مورد استفاده قرار گرفت؟

ع کاری که همکاران آقای مصباح یزدی کردند، کاری جانبی بود. پژوهشی که من انجام دادم، در این سند تحول خیلی مؤثر بود. از این بُعد که چگونه باید یک فلسفه تعلیم و تربیت را ساخت بندی کرد. من به این مورد در همان کتاب پژوهشی پاسخ دادم، آن هم به صورت معین که باید از مبانی فلسفی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی سرچشمه بگیرد. البته این تنها نگاه به فلسفه تعلیم و تربیت نیست. اما آنچه بنده در آن کتاب آورده‌ام، نگاه قابل قبولی است.

● به نظر می‌رسد که در سند تحول، پژوهش خانم دکتر علم‌الهدی بیشتر مورد توجه قرار گرفت.

ع من در کتاب مورد نظر، سه رویه پیشنهاد کردم؛ یک رویه در فلسفه تعلیم و تربیت این است که بگویید، برویم سراغ متون دینی و کار به فلسفه تعلیم و تربیت نداشته باشیم.

● مثل روش تفکیک.

ع درست است. رویه دوم این است که بگوییم ما فیلسوف داشته‌ایم. این سینا و ملاصدرا داریم. لذا بر این اساس، فلسفه تعلیم و تربیت را استخراج کنیم. خانم دکتر علم‌الهدی رویه دوم را انتخاب کرد، یعنی فلسفه صدرایی را مبنای کار پژوهشی‌اش قرار داد. اما سند تحول در نظام آموزش و پرورش التقاطی شد. یعنی مطالبی را از پژوهش خانم علم‌الهدی گرفتند و مطالبی را از پژوهش بنده درآوردند.

من در کتابم رویه سوم را پیشنهاد کردم. گفتم ما نباید فلسفه خاصی را مبنا قرار بدهیم؛ چه این سینا باشد چه ملاصدرا. این‌ها فیلسوف‌اند و فردا ممکن است فیلسوف دیگری از راه برسد و طرح دیگری بریزد. نمی‌خواهم بگویم این کار ارزش ندارد، ارزش

باید قرآن را بیشتر و جدی‌تر مطالعه کنیم و بین مفاهیم، امکان ارتباط بیشتری به وجود بیاوریم



به منظور نوشتن سند برای نظام آموزش و پرورش کشور باید سه گام محمل کار قرار گیرد فرهنگ اسلامی، عناصر فرهنگ ایران و وضعیت ما در اوضاع کنونی جهان، من فلسفه تعلیم و تربیت را چنین تعریف کردم: فلسفه تربیت این است که ما شیوه‌های اندیشه فلسفی را بدون یک نظام فلسفی به کار بگیریم

خود را دارد اما در یک کشور وقتی سندی نوشته می‌شود، نمی‌شود آن را به نام این سینا یا ملاصدرا بنویسند. این کار آکادمیک می‌تواند باشد. به منظور نوشتن سند برای نظام آموزش و پرورش کشور باید آنچه در سه گام گفتم، محمل کار قرار گیرد (یعنی همان فضای فرهنگی کشور). من آنجا فلسفه تعلیم و تربیت را چنین تعریف کردم: «فلسفه تربیت این است که ما شیوه‌های اندیشه فلسفی را بدون یک نظام فلسفی به کار بگیریم.»

● نگاه فلسفی داشته باشیم.

درست است. با نگاه فلسفی به سراغ متون اسلامی برویم. این شیوه را من در آن پژوهش که کتاب شد، بنیان گذاشته‌ام. لذا سند تحول آمیزه‌ای است از هر دو شیوه بنده و خانم علم‌الهدی، البته بنده ناظر تهیه سند تحول بودم و انتقاداتی هم به آن داشته‌ام و در ضمن کار اصلاحاتی شد ولی به نظرم باز باید اصلاحاتی در بعد اصالت تحقیقاتی اش صورت بگیرد.

همان‌طور که گفتم، به جای اینکه ما مفهومی را از جایی بگیریم و بعد آن را بومی کنیم، باید خودمان مفهوم پردازی کنیم. الان خیلی از مفاهیم به سند تحول آموزش و پرورش الصاق شده‌اند.

● لطفاً نمونه و مصداق بفرمایید.

برای مثال، در جهان، رویکردی به نام «رویکرد مبتنی بر شایستگی‌ها» داریم. مفهومی است که سعی دارد در فضای رقابتی، افراد را به قابلیت‌هایی برساند. تقریباً مربوط به همین فضای که نیولیبریسم در جهان ایجاد کرده است. این مفهوم در سند تحول آموزش و پرورش ما غالب است. در سند تحول به عنوان یکی از هدف‌های کلان: «برقراری نظام اثربخش و کارآمد مدیریت منابع انسانی». واژه‌هایی مثل «اثربخشی» و «کارآمدی» و «تربیت حرفه‌ای معلمان» جزو همان شبکه مفهومی است که درباره‌اش صحبت کردیم. در حالی که مثلاً «روحیه همکاری» در این سند کم دیده می‌شود که مبین با هم کار کردن است، نه اینکه با هم رقابت کنیم برای کسب قابلیت بیشتر از دیگری، برای جلو زدن؛ فضایی که در نیولیبریسم وجود دارد.

● «رقابت» واژه‌ای دو پهلوست. با یک پسوند است که جهت آن مشخص می‌شود: رقابت سالم یا رقابت ناسالم.

حتی روی «رقابت سالم» هم حرف داریم. نباید رقابتی در میان باشد. باید بر فرهنگ همکاری تأکید شود، نه رقابت. الان در مدارس کشور همواره بر رقابت تأکید می‌شود.

● وقتی هدف رد شدن از سد کنکور باشد، همکاری معنادار، رقابت موضوعیت پیدامی‌کند. همین دیگر! حالا سؤال این است که در فرهنگ اسلامی، مبانی تربیتی رقابتی است یا چیز دیگری؟

● در سند تحول «شایستگی» صورت دیگری از «رقابت» را می‌رساند.

«شایستگی» کلمه خاصی است (معادل Competence) که در فضای رقابتی و در فضای سرمایه‌داری به وجود آمده است اما در فرهنگ ژاپنی‌ها، این‌طور نیست. ژاپنی‌ها با هم کار می‌کنند و رقابت آنجا معنی ندارد. حالا چرا ما از میان دو گزینه «شایستگی» را برگزیده‌ایم، باید محل سؤال باشد. به نظر می‌رسد همان فرهنگ سرمایه‌داری بر ما تأثیر گذاشته است.

نمونه دیگر اینکه درباره «ارتقای فرایند یاددهی و یادگیری با تکیه بر فناوری‌های جدید» آمده است: «راهکار اول: حاکمیت روش‌های فعال در یادگیری». من در کتاب «الگوی مطلوب آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی ایران» بر این نکته تأکید کرده‌ام که در تربیت اسلامی، ما نه «معلم‌محور» و نه «شاگردمحور» هستیم. «روش‌های فعال» بر محور «شاگردمحوری» بنا شده‌اند. لذا از ترکیباتی است که در بافت خودش معنا می‌یابد.

در سند اساس را بر یادگیری گذاشته‌اند که کار شاگرد است. ولی به نظر بنده که در همین کتاب آورده‌ام، «تعامل» باید مفهوم اساسی تربیت اسلامی باشد و نه یادگیری و نه تدریس. در نتیجه، سند تحول از گذشته خودش هم تأثیرهایی را پذیرفته و در مجموع التقاطی شده است و نیاز به تهذیب دارد که توضیحش گذشت.

در هر حال، الان دو موضوع مطرح است: اول اینکه سند باید در معرض تهذیب و بالایش قرار بگیرد تا ناخالصی‌ها شناسایی شوند. دوم اینکه تصمیم گرفته شود، تحقق آن چگونه انجام پذیرد.

● برگردیم به تربیت اسلامی که دغدغه معلم‌هاست. ۳۵ سال از انقلاب اسلامی می‌گذرد و داعیه داشته‌ایم که می‌خواهیم در کشور

تربیت اسلامی و تربیت قرآنی را رواج بدهیم. چقدر توانسته‌ایم به این مهم دست یابیم؟

در این زمینه به سه عنصر باید توجه داشت؛ فرهنگ اسلامی، فرهنگ ایرانی و فرهنگ مدرن. این سه فرهنگ مانند توپ در فضای کشور دارند بازی می‌کنند. اگر به این سه عامل توجه نکنیم و فقط به یکی بچسبیم، کار خراب می‌شود. پیش‌تر به چگونگی اجرای سند تحول اشاره کردیم. این مورد نیز بستگی دارد به اینکه این سه عامل دیده می‌شوند یا نمی‌شوند.

● اصلاً باید بررسی شود که آیا قابلیت اجرا دارد یا ندارد؟

این هم مسئله‌ای است. الان دانش‌آموز در فضای این سه توپ قرار دارند. اگر بخواهید با یک توپ بازی کنید، ارتباط با دانش‌آموز برقرار نمی‌شود.

● شما در جایی فرمودید که اگر تعلیم و تربیت در نهاد آموزش و پرورش موفق نبود، سه دلیل دارد: یکی عامل ساختاری، دیگری نگرشی و سوم فناوری.

در سمینار آسیب‌شناسی تربیت دینی بود.

● در آنجا گفتید. مشکل فناوری را می‌شود برطرف کرد. بعد به اشکال نگرشی اشاره داشتید و به نقص ساختاری هم پرداختید که با این ساختار آموزش و پرورش، نمی‌توان در آن تربیت دینی را پیش برد.

مشکل نگرشی خیلی مهم است. یعنی اسلام را طوری تعریف می‌کنیم که همه چیز یکسویه می‌شود؛ به ویژه اگر چاشنی سیاسی هم به آن زده شود دیگر تحمل نقادی را ندارد. باید این‌ها را نقادی کرد ولی ما دنبال فضای پذیرش می‌گردیم. به‌ویژه که آن را با مفاهیم قدسی گره می‌زنیم و مروج تعبد می‌شویم. در حالی که تعبد در مقابل تعقل نیست. تعبد باید در دامنه تعقل باشد.

● چه کتاب‌هایی را در زمینه تربیت اسلامی به معلم‌ها معرفی می‌کنید؟

کتاب‌های مرا بخوانند. منظورم این است که بروند درباره ماهیت تربیت اسلامی مطالعه کنند. ببینند ماهیت تحول انسان چیست. در نظر بگیرند که هنگام کار و تدریس در جمع دانش‌آموزان، نباید فرض کنند که ذهن مخاطب خالی است و او می‌تواند آن را پر کند. آیا واقعاً انسان این‌گونه است؟ یا باید در دانش‌آموز به‌عنوان انسان، تکانی

به‌وجود بیاید. این تکان می‌تواند از طریق جاذبه شخصیت معلم به‌وجود بیاید.

● شما در زمینه تربیت اسلامی نکات مورد نظرتان را فرمودید (مثل همان سه توپ فرهنگی)، ولی خوب است که اولویت‌ها را هم مشخص کنید.
همان سه توپ را در نظر دارید؟

● آنکه نظری بود که فرمودید. در مرحله اجرا در آموزش و پرورش باید از کجا شروع کرد و چه مرحله‌ای را پیمود؟

داشتن سند خوب است، زیرا چارچوب را معرفی می‌کند ولی مشکلات خود را دارد. بنده در جریان تربیت، اولویت را به دید معلم نسبت به شاگرد می‌دهم.

البته در تعلیم و تربیت رابطه نامتوازن هم هست و من از این نکته در جایی با عنوان «تعامل ناهم‌تراز» یاد کرده‌ام.

پس اولاً تعامل باید وجود داشته باشد و شما می‌توانید با انسان تعامل داشته باشید. شما طرف تعامل خود را باید موجودی بدانید که می‌خواهد با عملش زندگی کند و هویت خود را شکل بدهد. در ارتباط تعاملی قرار نیست کسی را عوض یا دست‌کاری کنیم. موم نیست که بخواهیم شکلش بدهیم. آموزش و پرورش کارخانه نیست که بخواهد تولید کند بلکه سروکار آن با انسان‌هایی است که می‌خواهند متحول شوند؛ آن هم در رابطه تعاملی ناهم‌تراز. البته برای اتوریته معلم جایگاه قائم؛ به‌دلیل ظرفیت معلمی و نه برای اتوریته میزی.

● یعنی برای شخصیت حقیقی‌اش.

برای شخصیت حقیقی و نه شخصیت حقوقی. حقوقی یعنی من معلم هستم، شما ساکت باشید بلکه برای علمش و فضیلتش که باید اتوریته ایجاد کند. ما نباید به سمت شاگردمحوری برویم؛ زیرا از شخصیت معلم می‌کاهد و وی را در سطح دانش‌آموزان قرار می‌دهد. باید اتوریته محفوظ باشد.

● در حقیقت کاربزمای معلم را در نظر دارید.
درست است، در حد خودش اثر تربیتی بسیار خوبی دارد.

● آقای دکتر، خیلی ممنون. زحمت کشیدید. موفق باشید.

مشکل نگرشی خیلی مهم است. یعنی اسلام را طوری تعریف می‌کنیم که همه چیز یکسویه می‌شود؛ به ویژه اگر چاشنی سیاسی هم به آن زده شود دیگر تحمل نقادی را ندارد